

تعامل روحانیت و دولت اسلامی

علی معصومی*

چکیده

در ارتباط با نوع تعامل روحانیت با دولت اسلامی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد: دیدگاهی روحانیت را تابع دولت اسلامی و در خدمت آن می‌داند و معتقد است که چون دولت اسلامی است، به حکم وظیفه دینی همه از جمله روحانیت، باید از همه اجزای آن اطاعت کند. دیدگاه دیگر روحانیت را حاکم بر دولت اسلامی دانسته و معتقد است که دولت اسلامی مجرای اجرای حدود الهی است و عامل اجرای آن عالمان و کارشناسان دین هستند. دولت اسلامی آن‌گاه محقق می‌شود که روحانیت به عنوان رهبری دینی در رأس آن باشد. جریانی نیز اصولاً ارتباط میان دین و سیاست را قبول ندارد و با همین توجیه، عرصه حضور و مأموریت روحانیت و دولت را متفاوت و از هم جدا می‌داند. تفکری مدعی پیوند دین و سیاست است، ولی این پیوند را به روحانیت و دولت سرایت نمی‌دهد و معتقد به دولت اسلامی، منهای روحانیت است. منشأ هریک از این دیدگاه‌ها، تلقی صاحبان آن از مفهوم روحانیت و دولت اسلامی، رابط بین دین و جامعه، اسلام و حکومت، اسلام و روحانیت، روحانیت و جامعه و... است. در این مقاله، پس از تبیین مفاهیم و مبانی موضوع و بررسی دیدگاه‌های مختلف در این خصوص، به بررسی و ارائه الگویی هماهنگ با فلسفه سیاسی اسلام و منطبق بر اندیشه سیاسی امام خمینی^ع، به عنوان بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی پرداخته می‌شود. کلید واژه‌ها: روحانیت، دولت اسلامی، دولت‌سالاری، روحانیت‌سالاری، روحانیت‌ستیزی، تعامل نهادی.

مقدمه

تعامل روحانیت و دولت اسلامی از مسائل مهمی است که پرداختن به آن، با توجه به گذشت سه دهه از استقرار حاکمیت دینی در ایران امری ضروری است. در حقیقت، این مسئله افزون بر آنکه یکی از مطالبات اساسی رهبری انقلاب اسلامی از آغاز تاکنون بوده است، همواره دغدغه کارگزاران حکومت دینی نیز بوده است. حوزه‌های علمیه به عنوان کانون تولید علم، تسهیل و زمینه‌سازی اجرای قوانین اسلامی در جامعه، نقش زیادی در ایجاد، حفظ و گسترش حاکمیت دینی دارند. در زمینه چگونگی ارتباط نهاد حوزه با دولت اسلامی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. در این مقال، ضمن نقد و ارزیابی این دیدگاه‌ها، به تبیین دیدگاه موردنظر اشاره می‌گردد.

الف. مفاهیم

روحانیت

برای واژه «روحانیت» سه معنا ذکر شده است: ۱. روحانیت به معنای «معنویت» در مقابل مادیت؛ ۲. روحانیت «منسوب به روح» و یا عالم ملائکه و اجنه؛ ۳. به معنای روحانیان به عنوان طیفی از انسان‌ها.^۱ روحانیت مدنظر در این مقاله، معنای سوم است.

اما اینکه چرا به این گروه از انسان‌ها، «روحانی» گفته می‌شود؟ آیا این واژه مبنای اسلامی دارد یا نه، باید گفت: در معارف اسلامی واژه‌ای به نام «روحانیت» سابقه طولانی ندارد، ولی این، به معنای آن نیست که اصل روحانیت در اسلام سابقه ندارد، بلکه حقیقتی به عنوان عالمان اسلامی، که وظیفه شناخت عمیق و همه‌جانبه اسلام و تبیین و تبلیغ آن را عهده‌دار است، ریشه در معارف و تاریخ اسلام دارد و در هر زمان، به تناسب فرهنگ و ادبیات حاکم، از آن با اسم یا واژه‌ای خاص یاد می‌شده است.

بر اساس ادله ضرورت وجودی روحانیت که در پی خواهد آمد، روحانیت مدنظر در این تحقیق عبارتند از: «طیفی از انسان‌های عالم و معتقد به اصول، ارزش‌ها و احکام اسلامی، که مراحل نظام تعلیم و تربیت ویژه علوم دینی، به تناسب مأموریت‌های متفاوت، را طی نموده و در خدمت شناخت و تبیین و ترویج دین قرار دارند. از نصاب لازم تقوا و معنویت برای انجام این وظیفه برخوردار بوده و معمولاً با لباس خاص و امروزه با عنوان روحانیت شناخته می‌شوند.»

دولت اسلامی

در علم سیاست، دولت عبارت است از: سازمان مرکزی سیاست که دارای چهار رکن است: رکن اقلیمی (سرزمین)؛ رکن انسانی (مردم)؛ رکن حاکمیتی (نوع حاکمیت)؛ رکن ساختاری (حکومت یا ساختار اعمال حاکمیت).^۲

بر اساس این تعریف، جمهوری اسلامی ایران، نشانگر ساختاری از حاکمیت است که در ولایت فقیه تبلور یافته و در حال حاضر، در کشور ایران و متعلق به مردم آن است.

ب. مبانی نظری

۱. اسلام و اجتماع

با قطع نظر از دیدگاه‌های مختلف متفکران دینی و غیردینی در خصوص ماهیت و حقیقت جامعه و اصالت یا فرعیت آن نسبت به فرد و تفاوت دیدگاه متفکران اسلامی در این خصوص،^۳ اصل موضوعیت جامعه و اهمیت آن انکارناپذیر است.^۴

با نگاهی استقرایی به اصول، ارزش‌ها و احکام اسلامی، اجتماعی بودن آنها بی‌نیاز از استدلال است. از ده ضروری دین (روزه، نماز، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی، تبری)، فقط سه ضروری (روزه، نماز، حج)، آن هم با نگاه بسیط، عبادی و فردی محسوب می‌شوند و اجتماعی بودن هفت ضروری دیگر بدیهی است. با نگاهی جامع به زوایای مختلف روزه، نماز و حج، ابعاد اجتماعی آنها کمتر از ابعاد فردی نیست. روزه و غایاتی که برای آن لحاظ شده، از جمله درک رنج مستمندان و گرسنگان و کمک به آنان و نقش و آثار اجتماعی نمازهای جمعه و جماعات و آثار اجتماعی اصل نماز طبق صراحت قرآن کریم «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...» (عنکبوت: ۴۵) و آثار اجتماعی حج به عنوان یک کنگره عظیم جهانی به خوبی روشن است که اسلام یک مکتب اجتماعی است و برای جامعه طرح، برنامه و قانون دارد و جامعه را بستر بندگی خدا و تکامل انسان تا رسیدن به کمال نهایی، یعنی قرب خداوند می‌داند.

امام خمینی^۵ در این باره می‌فرماید: «احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هرچه بشر نیاز دارد، فراهم آمده است.»^۶ و در تعریف جامع و همه‌جانبه از فقه می‌فرماید: «فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و جامعه از گهواره تا گور است.»^۶

۲. اسلام و تأسیس دولت

سیاست و به تبع آن دولت، از پدیده‌های اجتماعی و از لوازم زندگی جمعی است. از این‌رو، کسی که اسلام را با جامعیت فردی و اجتماعی آن شناخته و قبول داشته باشد، نمی‌تواند رابطه اسلام و سیاست و ضرورت دولت در اسلام را نفی کند. امام خمینی علیه السلام، ضرورت تشکیل حکومت را از بدیهیات و مورد اتفاق نظر همه مسلمانان دانسته، می‌فرماید:

پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچ‌یک از مسلمانان در این معنا، که حکومت و تأسیس دولت لازم است، تردید نداشت. هیچ‌کس نگفت حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ‌کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده‌دار این امر شود و رئیس دولت باشد.^۷

۳. اسلام و روحانیت

از مباحث مهم و بنیادی در مبحث مناسبات روحانیت و دولت اسلامی، مسئله نسبت روحانیت با اسلام و یا به عبارتی، جایگاه روحانیت در اسلام است. از این‌رو، در اینجا به ادله ضرورت وجودی روحانیت به اختصار اشاره می‌شود:

۳-۱. ضرورت عقلی

یکی از اصول اساسی دین اسلام، اصل رهبری الهی است که به ادله گوناگون اثبات شده است. از جمله آن دلیل عقلی لزوم نبوت است. مضمون و مفاد دلایل بیان شده این است که انسان بدون رهبر و راهنمای الهی، که دست او را گرفته و از میان قید و بندهای فراوان حیات طبیعی به سوی زندگی جاوید و حیات ابدی رهنمود سازد، نمی‌تواند این راه دشوار و پر پیچ و خم را همراه با بندگی خدا پیموده و به کمال نهایی، که قرب و رضای خداوند است، برسد. این ضرورت همه‌جایی و جاودانه است؛ چراکه منشأ این ضرورت، ماهیت انسان و حیات او از یک‌سو، و ماهیت دین و اهداف و مأموریت‌های آن از سوی دیگر است. البته شرایط و لوازم رهبری در اعصار و ازمنه متفاوت است. تشخیص و تعیین آن به عهده خدای متعال است «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام: ۱۲۴) و به مقتضای اراده او در مرحله‌ای این رهبری در قالب «نبوت» و در مرحله‌ای در قالب «امامت» و در زمان عدم حضور امام معصوم علیه السلام در چارچوب «مرجعیت دینی» اسلام‌شناسان اسلام باور متصل به مقام امامان معصوم علیهم السلام متجلی می‌شود.

۲-۳. ضرورت دینی

وجود روحانیت با مفهومی که برای آن ارائه شد، خاستگاه قرآنی و روایی نیز دارد. قرآن کریم گروهی از انسان‌ها را مکلف به هجرت برای تفقه در دین و انتقال آن به دیگر انسان‌ها نموده و غفلت از آن را نکوهش کرده است:

شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند؛ چراکه از هر گروهی از آنان طایفه‌ای کوچ نمی‌کنند (و طایفه‌ای در مدینه بمانند) در کار دین (معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنان را بیم دهند. شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) خودداری کنند. (توبه: ۱۲۲)

تفسیر متعدد، خطاب این آیه را متوجه گروهی خاص از انسان‌ها می‌داند که مکلف به فهم دین و انذار و راهنمایی مردم بر اساس تعالیم آن شده‌اند. علامه طباطبائی پس بعد از بیان معانی و دیدگاه‌های مختلف برای آیه، معنای یادشده را ترجیح داده است.^۸

احادیث فراوان متواتر و معتبر نیز برای ضرورت روحانیت در اسلام وجود دارد. امام خمینی^۹ تعدادی از این احادیث را در کتاب *ولایت فقیه* آورده و به تفصیل به شرح و تبیین آنها پرداخته است. از جمله حدیث منقول از پیامبر اکرم^{۱۰} است که روزی آن حضرت این عبارت را سه بار تکرار فرمودند: «اللهم ارحم خلفایی»؛ خدایا جانشینان مرا مشمول رحمت خود قرار بده. سؤال شد: «من خلفائک یا رسول الله؟» حضرت در پاسخ فرمودند: «الذین یأتون من بعدی و یروون حدیثی و یتعلمونه و یعلمونه الناس»؛^۹ آنان که پس از من، می‌آیند و گفتار مرا برای مردم بازگو می‌کنند. آن را می‌فهمند و به دیگران نیز یاد می‌دهند.

۳-۳. ضرورت تاریخی

تاریخ اسلام در عصر غیبت، نسبت به ضرورت وجود روحانیت از هر دلیلی گویاتر است. امام خمینی^{۱۱} در این باره می‌فرماید: «این حوزه‌های علمیه است که اسلام را تا حالا نگه داشته است. اگر روحانیون نبودند از اسلام خبری نبود. آنکه اسلام را نگه داشت در مواقع سیاه، در این زمان‌های سیاه، همین روحانیون بودند.»^{۱۰}

۴. روحانیت و جامعه

روحانیت هویتی مستقل از اسلام ندارد، بلکه بخش کارشناسی و هدایت‌گری آن محسوب می‌شود. حال که اسلام دینی اجتماعی و روحانیت نیز جزئی از اسلام است، به طور طبیعی روحانیت یک نهاد اجتماعی است؛ چون پس از اثبات این حقیقت که رسالت انبیای الهی و

امامان معصوم علیهم‌السلام عام و همه‌جانبه بوده و همه زوایای زندگی فردی و اجتماعی را دربر گرفته و قبول این واقعیت که علمای اسلام، جانشینان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حجت‌های امام معصوم علیهم‌السلام در میان مردم هستند، جای تردیدی نسبت به اجتماعی بودن روحانیت باقی نمی‌ماند. بر اساس همین جایگاه و رسالت، روحانیت اسلام، به ویژه روحانیت شیعه، هیچ‌گاه از مردم و جامعه جدا نبوده، و بلکه همواره در مسائل و حوادث اجتماعی از پیشگامان بوده است. توجه به امور اجتماعی مردم، اعم از سیاسی اقتصادی، رفاهی، فرهنگی و تربیتی، همواره در رأس فعالیت‌ها و برنامه‌های روحانیت شیعه بوده است. چیزی که مخالفان هم به آن معترف هستند. سرجان ملکم مأمور سیاسی انگلستان در ایران دوره قاجاریه، در بیان جایگاه و نقش عالمان دینی و مجتهدان در اجتماع می‌گوید:

علمای ملت که عبارت از قضات و مجتهدین است، همیشه مرجع رعایای بی‌دست و پا و حامی فقرا و ضعفا بیچاره‌اند. اعظام این طایفه، به حدی محترمند که از سلاطین کمتر بیم دارند و هر وقت مخالف شریعت و عدالت حاصل شود، خلق رجوع به ایشان و احکام ایشان کنند و احکام عموماً جاری است... به جهت فرط فضیلت و زهد و صلاحیتی که در ایشان است. اهالی هر شهر که مجتهدی در آن سکنی دارد، بالطبع و الاتفاق به او رجوع کرده و مجتهدین را هادی و راه نجات از ظلم بغات و طغات می‌دانند. چنان در تعظیم و تجلیل ایشان مبالغه نمایند که جبارترین سلاطین نیز مجبور است که در این امر، متابعت خلق را نموده از روی اعتقاد یا تکلف مجتهد را رعایت و احترام کند.^{۱۱}

امام خمینی علیه‌السلام همواره موضوع اجتماعی بودن روحانیت را به اشکال گوناگون مورد توجه قرار داده و ضمن طرد اندیشه جدایی و حذف روحانیت از اجتماع می‌فرمایند: «این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور سیاسی و اجتماعی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند. این را بی‌دین‌ها می‌گویند.»^{۱۲}

۵. مشروعیت دولت‌ها

یکی دیگر از اصول مؤثر در بررسی مناسبات روحانیت با دولت‌ها، مسئله مشروعیت آنها از دیدگاه اسلام و علمای اسلامی است. در خصوص مشروعیت حکومت‌ها فقها اتفاق نظر دارند که تنها حکومت مشروع، حکومت امام علیه‌السلام در عصر حضور است و نسبت به مشروعیت حاکمیت در عصر غیبت، مشهور بین فقهای شیعه و نظر قطعی امام خمینی علیه‌السلام این است که تنها حکومت مشروع در عصر غیبت، حکومت فقیه مآذون از ناحیه امام معصوم علیه‌السلام است.^{۱۳}

محقق کرکی پیش‌قراول همکاری با دولت صفوی در این باره می‌گوید:

« اصحاب ما رضوان الله عليهم اتفاق نظر دارند که فقیه عادل امامی جامع شرایط فتوی که از او به مجتهد در احکام شرعی تعبیر می‌شود، در زمان غیبت در تمام مواردی که نیابت در آن مدخلیت دارد، (تعدادی از اصحاب قتل و حدود را به طور مطلق استثناء کردند) از طرف ائمه علیهم السلام نیابت دارد. پس واجب است برای گرفتن حکم به او مراجعه کنند و حکم او را انقیاد نمایند و او این اختیار را دارد مال کسی که از اداء حق امتناع می‌ورزد در صورتیکه احتیاج به آن شد، آن را بفروشد و اموال غائبین، اطفال، سفهاء و مفلسین را سرپرستی کند و در اموال افراد محجور تصرف نماید و دیگر مواردی که برای حاکم منصوب از طرف امام علیهم السلام ثابت است. »^{۱۴}

این موضوع ابداع محقق کرکی نیست و اختصاص به عصر او هم ندارد، بلکه فقهای پیش و پس از او نیز در اندیشه و عمل این مسیر را پیموده‌اند. ابوالصلاح حلبی از فقهای قرن پنجم و شاگرد برجسته سید مرتضی، که از او به «نایب المرتضی» نیز یاد کرده‌اند، تنها حکم ائمه اطهار و منصوبین آنها را نافذ دانسته و کسان دیگر را شایسته رهبری نمی‌داند و بر شیعیان نیز جایز نمی‌داند که در امور خود به آنها مراجعه کنند. همچنین برای شیعیان جایز نیست از کسی که شرایط نیابت امام را ندارد، اطاعت کنند و این شروط عبارتند از: «العلم بالحق فی الحکم المردود الیه» «الورع» «التدین بالحکم» «القوه علی القيام به و وضعه مواضعه».^{۱۵}

مقدس اردبیلی در خصوص حاکمیت فقها می‌گوید: «فقیه در عصر غیبت، حاکم مستقل است و حاکمیت او در همه امور جاری است و هر آنچه به امام علیه السلام رجوع می‌شود، به او نیز ارجاع داده می‌شود.»^{۱۶}

ج. دیدگاه‌ها در شیوه تعامل با حکومت

۱. همکاری با دولت‌ها

موضوع همکاری با دولت‌ها از مباحث مهم و مورد توجه علمای شیعه محسوب و در فقه شیعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این خصوص سه نوع دولت یا حاکم مطرح است: حاکم جائز در مقابل دین؛ حاکم جائز در خدمت دین؛ حاکم عادل یا حاکم مشروع. منظور از «حاکم عادل»، حاکمی است که نایب امام معصوم علیه السلام محسوب و به اذن او حکومت می‌کند. منظور از «حاکم جائز»، حاکمی است که چنین خصوصیتی ندارد. این

مفهوم از تعاریف و شرائطی که برای حاکم عادل، یعنی فقیه مأذون از طرف امام علیه السلام بیان نموده‌اند، قابل استنباط است.^{۱۷}

همکاری با سلطان جائز مخالف دین، به اجماع و بر اساس اصول مسلم اسلامی، از جمله نص صریح قرآن کریم: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ» (مائده: ۲) حرام و ممنوع است. همکاری با سلطان جائز در خدمت دین، بر اساس نظر اکثر فقهای شیعه، به ادله‌ای که به آن اشاره خواهد شد، جایز و حکم آن تابع حکم موضوع همکاری است؛ به این معنی که در مباحات، همکاری مباح؛ در مستحبات، مستحب؛ و در واجبات، واجب و در مکروهات، مکروه و در محرّمات، حرام است.

در جزییات و شرایط همکاری دیدگاه‌ها متفاوت است. این اختلاف‌نظرها، اصل جواز همکاری را نفی نمی‌کند. آنچه به عنوان تفاوت قابل توجه است، مسئله حکم اولیه این همکاری است و آن اینکه، آیا این جواز به حکم اولی و بالاصاله است؟ یا بالعرض و به حکم ثانوی؟ از ادله قائلین به جواز، به دست می‌آید که این جواز بالعرض و به حکم ثانوی است. دیدگاه امام خمینی علیه السلام در مکاسب محرّمه و در محبت همکاری با سلطان جائز همین است.

۲. ادله مخالفان و موافقان همکاری علما با دولت‌های جائز

دلیل مخالفان این است که پس از اثبات این واقعیت که حکومت غیر امام معصوم علیه السلام و غیر از فقیه جامع‌الشرایط باطل است، همکاری علما با دولت‌هایی که هیچ‌یک از دو ویژگی فوق را ندارند، توجیه شرعی ندارد. از جمله این افراد، ابراهیم بن سلیمان قطیفی (۹۵۰م)، از فضلا و محدثان قرن دهم و اهل قطیف بحرین است که سرسختانه با محقق کرکی، به دلیل همکاری با دولت صفوی مخالفت می‌کند. و همین مخالفت تند نیز موجب شهرت او شده است.^{۱۸} از مجموع استدلال‌های صورت گرفته از سوی علمای شیعه در این خصوص، دو دلیل، قابل توجه است:

اول آنکه، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود الهی، احقاق حقوق اسلام و مسلمانان، راهنمایی و هدایت، تبلیغ دین، به قدر تمکن و استطاعت، بر فقها واجب است. از این‌رو، اگر همکاری با سلطان جائز در راستای یکی از فرایض یادشده باشد، همکاری با سلطان جائز مجاز و چه بسا واجب می‌شود.

دوم، اجرای حدود و انجام مأموریت در پرتو همکاری فقیه جامع‌الشرایط، با حکام جائز، هرچند به ظاهر به اجازه حاکم جائز و به نیابت از اوست، اما از این جهت که به

عنوان جانشینان امام علیه السلام در عصر غیبت، مأمور و موظف به انجام فرایض یادشده هستند. در واقع، این امور را به نیابت از امام علیه السلام انجام می‌دهند.

سیدمرتضی، فقیه نامدار قرن پنجم، پس از آنکه سلطان را به سلطان حق و عادل و سلطان جائز و باطل تقسیم و ویژگی‌های سلطان حق را بیان می‌کند، همکاری با سلطان عادل را جایز و واجب می‌داند. اما نسبت به همکاری با سلطان جائز، پس از برشمردن وجوه همکاری و بیان مفهوم و مصداق هریک از وجوه ذکرشده، می‌گوید:

و همواره عالمان صالح در ازمینه مختلف ولایت از طرف سلطان ظالم را به علی که ذکر کردیم پذیرفته‌اند. این تولیت از قبل ظالم اگر دارای توجیه مشروع باشد به ظاهر از طرف حاکم ظالم است، ولی در باطن و واقع امر از طرف امامان حق (معصوم) است؛ چرا که آنها این اذن و دستور را به فقها داده‌اند که به هنگام فراهم بودن زمینه به این امور قیام کنند. بنابراین تصرف و تولیت در واقع از طرف امام معصوم علیه السلام است.^{۱۹}

محقق کرکی نیز تقریباً با همین بیان همکاری با سلطان جائز از سوی علما را لازم و همکاری با آنها از سوی مردم را واجب می‌داند.^{۲۰}

امام خمینی علیه السلام که در مکاسب محرمه، همکاری بالاصاله و به حکم اولی را نفی کرده، در این باره می‌فرمایند:

اگر بنا باشد به واسطه ورود یک فقیه به دستگاه ظلمه، بساط ظلم رواج پیدا کند و اسلام لکه‌دار گردد، نباید وارد شود. هرچند او را بکشند و هیچ عذری از او پذیرفته نیست. مگر اینکه معلوم شود ورود او در آن دستگاه، روی پایه و اساس عقلایی بوده است. مثل علی بن یقظین، که معلوم است برای چه وارد شده است. یا خواجه نصیر، که معلوم است در ورود او چه فوایدی بود... البته، بعضی مواقع برای کنترل یا منقلب ساختن وارد می‌شدند که اکنون هم اگر چنین کاری از ما ساخته باشد، واجب است که وارد شویم.^{۲۱}

بنابراین، همکاری علما با دولت‌ها را در سه مقوله می‌توان جای داد.

۱. در صورت نامشروع بودن حکومت و تقویت ظلم و مشروعیت بخشیدن به آن و تضييع حقوق اسلام و مسلمانان، این همکاری حرام است.
۲. جواز و لزوم همکاری زمانی است که مفاسد اشاره شده بر همکاری مترتب نباشد و به عکس، اجرای حدود، امر به معروف و نهی از منکر و انجام وظایف و خدمت به اسلام و مسلمانان مترتب بر آن باشد.
۳. وجوب همکاری و زمانی است که حاکم مشروع و مأذون از ناحیه امام زمان علیه السلام باشد. مصداق آن در عصر حاضر، نظام ولایت فقیه است.

د. دیدگاه‌ها

از میان دیدگاه‌های مختلف، در خصوص رابطه روحانیت با دولت اسلامی، چهار نظریه قابل استخراج و نقد و بررسی است.

۱. نظریه دولت‌سالاری مطلق

این دیدگاه، که معتقد به حاکمیت مطلق دولت و لزوم تبعیت همه‌جانبه روحانیت از آن است، سه خاستگاه دارد: ۱. قداست سلطنت، به جای مانده از تفکر دوران باستان؛^{۲۲} ۲. وجوب اطاعت از اولی‌الامر از دیدگاه اهل سنت؛^{۳۳} ۳. وجوب اطاعت از ولایت فقیه از دیدگاه شیعه.^{۲۴}

به نظر می‌رسد، هیچ‌یک از این موارد نمی‌تواند توجیه دولت‌سالاری و اطاعت مطلق روحانیت از دولت اسلامی باشد؛ زیرا:

اولاً، قداست سلطنت به لحاظ تضاد آن با دیدگاه اسلام، مردود است؛ چراکه بر اساس فلسفه سیاسی اسلام، حاکمیت از آن خداوند است. تنها کسانی که خداوند، مستقیم یا با واسطه اذن حکومت به آنها داده است، حق اعمال حاکمیت خدا را دارند. در چارچوب این منطق، سلطه و اقتدار اگر منشأ الهی داشته باشد، قداست از آن فرمان خداست. اگر هم با قهر و غلبه باشد، مصداق ظلم و متضاد با عدالت خداوند است. از این رو، دعوت حاکمان به تسلیم در برابر فرمان خداوند و مبارزه با سلاطین ظالم، در رأس رسالت انبیاء الهی و امامان معصوم علیهم‌السلام و عالمان دینی در عصر غیبت می‌باشد.

ثانیاً، نظریه اولی‌الامری خلفا و پادشاهان، اختصاص به اهل سنت داشته و از نظر شیعه مردود و مخالف اصول و تعالیم اسلام است؛ زیرا اختصاص حاکمیت به خداوند، اصلی است که خود اهل سنت هم آن را می‌پذیرند. از سوی دیگر، اهل سنت، معتقد به نصب الهی خلفا و حاکمان پس از پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیستند. در نتیجه، خود معترف به الهی نبودن جایگاه آنها هستند. با این حال، وجهی برای مشروعیت اقتدار و صاحب امر و نهی بودن آنها وجود ندارد.

ثالثاً، حاکمیت ولایت فقیه نیز مجوز تبعیت مطلق از دولت نمی‌شود؛ زیرا آنچه واجب‌الاطاعه است، حاکمیت خداوند به عنوان یکی از ارکان دولت اسلامی است که در ولایت فقیه تبلور یافته است، نه دولت به معنای ساختار اعمال حاکمیت.

حاصل آنکه، دولت‌سالاری به معنای «اطاعت مطلق» و همه‌جانبه روحانیت از همه اجزاء و ارکان دولت اسلامی، به صورت یکسان، در تعارض با جایگاه و مأموریت‌های روحانیت است.

۲. نظریه روحانیت‌سالاری مطلق

دیدگاه معتقد به روحانیت‌سالاری و تبعیت مطلق دولت از روحانیت نیز سه خاستگاه دارد:

۱. قیاس اسلام به مسیحیت و استناد به حاکمیت کلیسا در قرون وسطی؛^{۲۵} وابستگی اسلام به روحانیت؛^{۲۶} ۳. روحانی بودن ولی فقیه.

هر سه توجیه در اسلام مردود است؛ چراکه قیاس اسلام به مسیحیت، قیاسی مع‌الفارق است و هیچ‌گونه دلیل و جایگاهی برای آن در مکتب و تاریخ اسلام، به ویژه تشیع وجود ندارد؛ زیرا اولاً، اسلام به لحاظ ماهیت و ساختار و برنامه به ویژه در موضوع مهم رهبری الهی با مسیحیت متفاوت و غیرقابل قیاس است. ثانیاً، آنچه در قرون وسطی اتفاق افتاد را نمی‌توان یک پدیده دینی و منتسب به خواست خداوند قلمداد کرد، بلکه یک جریان سیاسی با پوشش دینی بود. از این رو، قبل از هر کس دیگر از ناحیه خود کشیش‌های مسیحی، مورد مخالفت و اعتراض قرار گرفت.

اما وابستگی اسلام به روحانیت از دو منظر مطرح و قابل بررسی است: اول اینکه، دین واقعی برای بشر قابل دسترسی نیست و اسلام عبارت است از: تفسیر و برداشت روحانیت از اسلام. این تلقی از اسلام، با نقد خوشبینانه، حداقل، ناشی از عدم آشنایی با اسلام است؛ چراکه هر کس، با الفبای اجتهاد، به عنوان راه استخراج دستورات و احکام خداوند در عصر غیبت آشنا باشد، متوجه می‌شود که خود اجتهاد برگرفته از اصول دین اسلام و کاملاً در چارچوب آن است. چهار منبع اجتهاد عبارتند از: قرآن، سنت (گفتار و رفتار پیامبر و امامان علیهم‌السلام) عقل و اجماع. سه منبع اخیر، فرع بر اولی؛ یعنی قرآن و در خدمت فهم آن قرار دارند؛ به این معنی که هر یک از آنها، مشروط به عدم تعارض با نصوص و صراحت‌های قرآنی است. بنابراین، اجتهاد برخاسته از متن دین و جزء خود تعالیم اسلام است. روحانیت در اینجا نقش غواصی دارد که فرآورده‌های دینی را از دل دریای بیکران مکتب استخراج نموده و در دسترس طالبان آن قرار دهد. بنابراین، روحانیت وابسته به اسلام و خادم آن و فرع بر آن است، نه به عکس. و در نظام اسلامی آنچه حکمرانی می‌کند، تعالیم و دستورات خداوند است، نه روحانیت.

رویکرد دوم، در مفهوم وابستگی اسلام به روحانیت، در عین اصالت قائل شدن برای اسلام، معتقد است که حفظ اسلام و تحقق عینی آن وابسته به روحانیت به عنوان کارشناسان و پاسداران آن است. بنابراین، حاکمیت اسلام در گروه حاکمیت روحانیت است. این دیدگاه نیز در تضاد با نظریه سیاسی اسلام و اصل مردم‌سالاری دینی است؛ چراکه نقش‌ها و جایگاه‌های روحانیت در اسلام تعریف شده است. نقش روحانیت شناخت، تبیین، تبلیغ و پاسداری از اسلام است. این امر منافاتی با نقش‌هایی که خود اسلام برای مردم و عوامل ساختاری در دولت اسلامی قائل شده ندارد. مهم این است که روحانی مبین و پاسدار اسلام است. بخشی از تعالیم اسلام نیز حقوقی است که اسلام برای مردم قائل شده است. از این‌رو، نقش روحانیت لزوماً حاکمیتی نیست، بلکه در مواردی به مقتضای ماهیت احکام اسلام، همانند قضاوت و اجرای حدود، نقش حاکمیتی و ورود مطلق است و در مواردی اشراف، نظارت و کنترل در چارچوب ولایت فقیه است. از این‌رو، وابستگی اسلام به رهبری دینی در تحقق خارجی آن، مستلزم حاکمیت مطلق رهبران دینی و سلب اختیار از مردم نیست.

اما اینکه ولایت فقیه، ولایت روحانیت است نیز پذیرفتنی نیست؛ چراکه آنچه در نظام ولایت فقیه حکم می‌کند، حکم خدا و قانون اوست، نه شخص فقیه. شخص فقیه هم تابع حکم خدا و ولایت برخاسته از آن است. به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی: «ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت است، نه ولایت شخصی فقیه». ^{۲۷} در بیان صریح امام خمینی علیه السلام، این اصل در مورد پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نیز مطرح و صادق است. ^{۲۸} بنابراین، ولایت فقیه ولایت شخص و صنف نیست، بلکه ولایت قانون خداوند است که مجرای آن، فقیه جامع‌الشرایط رهبری است.

حاصل آنکه، در نظام اسلامی حاکمیت از آن فرمان خداست که در اصول، ارزش‌ها و احکام اسلامی منعکس و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ و از سوی امامان معصوم علیهم السلام منصوب از ناحیه پیامبر، به اذن خداوند تفسیر و تبیین شده و از سوی فقهای اسلام‌شناس، در چارچوب اصل اجتهاد استخراج و به قانون دولت اسلامی تبدیل شده است، از این‌رو، در اینجا نقش روحانیت، نقش مبین احکام خدا و مبلّغ و محافظ آن است. و اگر روحانیت تسلط و اقتدار دارد، در چارچوب همین رسالت است. روحانیت به عنوان اعضای یک صنف، هیچ‌گونه امتیازی در دولت اسلامی ندارد.

۳. نظریه جدایی روحانیت از دولت اسلامی (سکولاریسم)

بر اساس این دیدگاه، عرصه حضور و مأموریت روحانیت، معنویت، آخرت و عرصه حضور دولت، مادیت و دنیای فعلی است. از این رو، ارتباط این دو با همدیگر، به منزله خروج هریک از حوزه مأموریت خود و دخالت در حوزه دیگری بوده و جایز نیست.

این دیدگاه مبتنی بر سکولاریسم و جدایی دین از سیاست است و به همین دلیل مردود است؛ زیرا همان طور که گذشت، پیوند دین و سیاست، برگرفته از اصول، معارف و احکام اسلام است، رابطه روحانیت و دولت، به عنوان دو نهاد برگرفته از دین و سیاست نیز اجتناب ناپذیر است.

۴. نظریه دولت اسلامی منهای روحانیت (روحانیت ستیزی)^{۲۹}

این دیدگاه، برخلاف دیدگاه قبلی، قائل به پیوند دین و سیاست و دولت اسلامی است، ولی این پیوند را به روحانیت و دولت سرایت نمی دهد. این دیدگاه، هرچند در خصوص رابطه دین و سیاست در مقابل سکولاریسم قرار دارد، اما در خصوص رابطه روحانیت و دولت اسلامی با آن مشترک است. بنابراین، این دیدگاه نیز نوعی از سکولاریسم است؛ چراکه مبنا و خاستگاه این نظریه، اسلام منهای روحانیت است و با ادله محکم و غیرقابل انکار عقلی، شرعی و تاریخی اثبات شد که اسلام منهای روحانیت، به معنای اسلام منهای رهبری دینی و غیر از اسلام واقعی است. همچنین این دیدگاه با دولت سالاری و استفاده ابزاری از روحانیت نیز سازگار است.

حاصل آنکه، روحانیت نه حاکم مطلق بر دولت است و نه محکوم و تابع مطلق آن و نه بیگانه و نه منزول از آن، بلکه در ارتباط و تعامل با آن است. به این معنا که اسلامیت دولت با روحانیت به عنوان جریان رهبری دینی پیوند خورده است. دوام اسلامیت نظام به حفظ مرجعیت دینی روحانیت و رهبری آن وابسته است. از سوی دیگر، حاکمیت مطلق روحانیت، به نفی جمهوریت آن و نفی مردم سالاری دینی به عنوان شاخصه دولت اسلامی می انجامد. جدایی روحانیت از دولت نیز به سکولاریسم منتهی خواهد شد. بنابراین، روحانیت در عین حال که حاکم مطلق نیست، به این معنی که در بُعد جمهوریت و در قبال حقوق ملت هیچ گونه امتیازی ندارد و حاکمیت مشروع ملت در نظام اسلامی، از ناحیه روحانیت با محدودیت و اعمال سلطه مواجه نمی شود. در بُعد اسلامیت نظام، به عنوان پاسدار آن، مرجع و رهبر شناخته شده و این نوع رهبری، حاکمیت یک طبقه نیست، بلکه حاکمیت دین و مقتضای اسلامیت دولت است.

ه. تعامل نهادی روحانیت با دولت اسلامی

الگوی مناسب رابطه روحانیت با دولت اسلامی، دارای دو بخش است: مؤلفه‌های سلبی و حاصل آن، نقد دیدگاه‌های چهارگانه‌ای است که و مؤلفه‌های ایجابی است که در ادامه می‌آید.

۱. تفکیک میان حاکمیت و ساختار اعمال آن

همان‌طور که در تعریف واژه «دولت» بیان شد، دولت دارای چهار رکن اساسی سرزمین، ملت، حاکمیت، حکومت است. نسبت روحانیت با دولت، به لحاظ هریک از ارکان متفاوت خواهد بود. نسبت آن با سرزمین، به عنوان ظرف اعمال حاکمیت و انجام مأموریت، حفاظت و پاسداری است. نمونه آن، کاری است که علمای بزرگ شیعه، در کنار دولت در دوره قاجاریه، در جنگ‌های ایران و روس انجام دادند.^{۳۰}

نسبت روحانیت با ملت، نسبت هادی و حامی است. توضیح آنکه اولاً، روحانیت از درون مردم و بخشی از مردم بوده که طبق صریح آیه شریفه قرآن و روایات وارده و ادله‌ای که بدان اشاره شد، برای مأموریتی ویژه برانگیخته شده است. ثانیاً، فلسفه وجودی روحانیت نسبت به مردم دو چیز است: اول، هدایت و راهنمایی مردم در مسیر الهی در ابعاد مختلف از جمله در زندگی اجتماعی، به مقتضای مأموریت رهبری دینی، واقعیتی که اختصاص به بُعد سیاسی زندگی و دوران برقراری دولت اسلامی هم ندارد، بلکه در طول تاریخ اسلام، به ویژه در عصر غیبت امام زمان علیه السلام این یک اصل بین روحانیت و مردم حاکم و قوام دین به آن بوده است. در هر زمان، به تناسب سعه حضور دین رهبری دینی، علما و روحانیت نیز به عنوان جزء و تابعی از آن جاری و ساری بوده است. امام خمینی علیه السلام در این خصوص می‌فرماید: «وظیفه روحانیت آن است که مردم را هدایت نموده و راه ببرد».^{۳۱}

دوم، فلسفه وجودی روحانیت نسبت به مردم، حمایت و حفاظت از مردم و حقوق الهی آنهاست. وظایف و تکالیف اساسی روحانیت، همچون اجرای حدود، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با ظلم و ظالم و اجرای عدالت در همین راستاست. علاوه بر ادله عقلی و نقلی، که در جای خود به آن پرداخته شد، بهترین دلیل برای این مأموریت، تاریخ حیات روحانیت است که سرشار از پیشتازی در مبارزات و دفاع از حقوق مردم است. شهید سیدمحمدباقر صدر، در تبیین واژه «شهادت» به عنوان یکی از شئون انبیاء و استمرار آن توسط مرجعیت دینی در عصر غیبت، این دو وظیفه را به تفصیل تبیین کرده‌اند.^{۳۲}

نسبت روحانیت با حاکمیت، اطاعت و تبعیت است؛ زیرا حاکمیت در دولت اسلامی همان قوانین اسلامی است که در ولایت فقیه تبلور یافته است. چیزی که نه تنها روحانیت، بلکه خود ولی فقیه و بالاتر از آن امام معصوم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله هم تابع آن هستند. طبق بیان امام خمینی علیه السلام:

حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. همان قانونی که از سوی خدای تبارک و نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است.^{۳۳}

روشن است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در عین حال که خود بیان‌کننده قانون خداست و ولایت تام دارد، اما ملزم به تبعیت همان قانون و پذیرش حکم همان ولایت است. بر همین اساس، امام خمینی علیه السلام اطاعت از ولی فقیه را بر همگان حتی فقها و مراجع تقلید واجب می‌داند. نسبت روحانیت با دولت، به عنوان ساختار اعمال حاکمیت، هدایت، نظارت و حفاظت است. منظور از ساختار، سازوکار و سازماندهی است که برای اعمال حاکمیت اسلام توسط مدیران و مجریان به کار گرفته می‌شود. این سازوکار و سازماندهی، از مرحله طراحی گرفته تا مراحل برنامه‌ریزی و اجرا باید در چارچوب قانون و فرمان خداوند باشد؛ زیرا فرض بر این است که این سازوکار و قالب برای اعمال آن طراحی شده و اجرا می‌شود. هدایت این سازماندهی و ساختارمندی و اجرای آن، در چارچوب اسلام و قوانین آن، به عهده عالمان اسلام‌شناس به عنوان مبین، مبلغ و محافظ قوانین اسلام است. و بنابراین، این هدایت، نظارت و حفاظت، که برگرفته از شئون و مأموریت‌های اصولی عالمان اسلامی است، باید از آغاز کار سازماندهی، که تدوین قانون اساسی، توسط مجلس خبرگان قانون اساسی است، تا برنامه‌ریزی در چارچوب قانون اسلام، توسط مجلس شورای اسلامی و اجرای احکام و حدود توسط قوه قضائیه و اجرای برنامه‌ها توسط قوه مجریه، باید توسط عالمان اسلامی اعمال شود. بر این اساس، نسبت روحانیت با ساختار اعمال حاکمیت، نسبت هادی، ناظر و حافظ است. این با نسبت روحانیت با حاکمیت متفاوت است. امام خمینی علیه السلام در پاسخ به سؤالی درباره نقش روحانیت در دولت می‌فرماید: «روحانیت در آینده نقش ارشاد و هدایت دولت را بر عهده خواهد داشت».^{۳۴}

۲. روحانی، به عنوان رهبری دینی و روحانی به عنوان عضو یک صنف

آنچه بیان شد، به عنوان اشراف و مراقبت بر دولت برای روحانیت به عنوان رهبران دینی است، نه روحانیت به عنوان عضو یک صنف و افرادی از مردم. روحانیت به معنای دوم، در تصدی مناصب حکومتی، همچون رئیس‌جمهور، وزیر و فرمانده نیروهای مسلح و سایر امور اجرایی، هیچ‌گونه امتیازی نسبت به دیگران ندارد. اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی، که برگرفته از احکام اسلامی در چارچوب نظام سیاسی اسلام و توسط خبرگان اسلام‌شناس تدوین شده است، گویاترین دلیل بر نفی روحانیت‌سالاری است. اما در جایگاه رهبری دینی، حامی و حافظ اسلامیت دولت است و به عنوان مروج و محافظ دین، مسئول تزریق تعالیم و معارف اسلام در شریان‌های حیات دولت اسلامی است.

۳. انفکاک‌ناپذیری مأموریت و تکالیف روحانیت و دولت اسلامی

در دولت اسلامی، که حاکمیت از آن قوانین خداوند است و در ولایت فقیه تبلور یافته است اولاً، روحانیت تابع این حاکمیت است و مجاز به حرکت و اقدام در عرض ولایت نیست، بلکه اقدامات آن در طول ولایت قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، دولت به لحاظ ساختاری، مجرای اعمال حاکمیت است. بنابراین، ایفای نقش روحانیت و انجام مأموریت‌های آن، نمی‌تواند خارج از ساختار اعمال حاکمیت صورت پذیرد. ثانیاً، حفاظت از اسلامیت دولت، جزء مأموریت‌ها و تکالیف روحانیت است. بنابراین، اسلامیت دولت با مأموریت‌های روحانیت درهم تنیده هستند. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

وقتی ما می‌گوییم نظام اسلامی معنایش این نیست که یک عده مسلمان دور هم بنشینند، یک نظام حکومتی هرچه شد، درست کنند. این نظام اسلامی نیست. نظام اسلامی، یعنی آن نظامی که بر مبنای ارزش‌های این مکتب بنا می‌شود. بنایان و سازندگان این نظام، نظریه‌ها را از کجا بگیرند؟ یک عده متفکر و نظریه‌پرداز لازم است. به تعبیر فقهی و شرعی‌اش، یک عده فقیه لازم است. اگر این فقیه نبود، آن نظام نیست. اگر نظریه‌پردازان اسلامی نباشند، آن صورت نظام یک صورت بی‌جان است. ولی اگر باشد، ولو در صورت نظام هم خللی وجود داشته باشد، اما تا ریشه در آب است، امید ثمری هست. تا ریشه محکم است، تا تفکر اسلامی و نظریه‌شناسان و نظریه‌پردازان هستند، امکان آنکه این نظام تکامل پیدا بکند هست.^{۳۵}

اینجاست که دولت اسلامی بدون حضور و پیوند با روحانیت معنا پیدا نمی‌کند. همان‌طور

که ایفای نقش روحانیت خارج از دولت به عنوان ساختار اعمال حاکمیت اسلام، ناقض حاکمیت اسلام است.

۴. عوامل پیوند روحانیت با دولت اسلامی

همان‌طور که اشاره شد، ارتباط روحانیت و دولت اسلامی، ارتباطی ماهوی و مقتضای ماهیت و مأموریت‌های اصولی این دو نهاد است. برای تبیین بیشتر این بحث، به عواملی که این پیوند را ایجاد می‌کنند، اشاره می‌شود:

۱-۴. اجتهاد و قانون‌گذاری

آنچه هویت اسلامی دولت را شکل می‌دهد، اختصاص حاکمیت به خداوند است که باید در قوانین و دستورات دین اسلام، بروز و ظهور پیدا کند. مجرای قانون الهی در عصر رسالت، نزول وحی بر پیامبر ﷺ است. و در عصر امامت، تفسیر و تأویل آن به وسیله امامان معصوم ﷺ و در عصر غیبت، اجتهاد در چارچوب اصول برگرفته از اسلام می‌باشد. بنابراین، هویت دولت اسلامی با اجتهاد به عنوان مأموریت اساسی روحانیت گره خورده است. از این‌رو، رمز اصرار و استقامت رهبر انقلاب و بنیانگذار دولت اسلامی، امام خمینی ﷺ بر تأسیس مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی، به جای مجلس مؤسسان همین امر بود.^{۳۶}

۲-۴. هدایت، نظارت، حفاظت

یکی از مأموریت‌های اساسی روحانیت، هدایت‌گری و راهنمایی امت و مراقبت بر استمرار حرکت این مسیر است. از این‌رو، از یک‌سو، سه اصل هدایت، مراقبت و حفاظت بر روند ساختار دولت اسلامی از مأموریت‌های ذاتی روحانیت محسوب می‌شوند و از سوی دیگر، حرکت دولت در چارچوب اسلام و حفظ هویت اسلامی آن، در گرو این اصول است. امام خمینی ﷺ در پاسخ به سؤالی در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، در خصوص نقش روحانیت در آینده دولت می‌فرماید:

روحانیت نقش ارشاد و هدایت دولت را بر عهده خواهد داشت... روحانی باید نقش داشته باشد. خودش رئیس‌جمهور نشود، اما در ریاست جمهوری نقش داشته باشد. کنترل باید بکند... اگر رئیس دولت بخواهد باشد کذا، یا پا را کج بگذارد، این جلویش را می‌خواهد بگیرد.^{۳۷}

۳-۴. قضاوت

قضاوت از یکسو، مأموریت اساسی و حتی اختصاصی روحانیت است. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «اما اینکه منصب قضاوت متعلق به فقهای عادل است، محل اشکال نیست. تقریباً از واضحات، بلکه از ضروریات فقه است.»^{۳۸} از سوی دیگر، قوه قضائیه، یکی از ارکان هر دولت، به ویژه دولت اسلامی است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی، قوه قضائیه یکی از سه رکن دولت اسلامی محسوب می‌شود.^{۳۹} بر این اساس، قضاوت عامل پیوند ذاتی میان روحانیت و دولت اسلامی است

۴-۴. امر به معروف و نهی از منکر

دو فریضه یادشده، از ضروریات دین و از واجبات شرعی و عقلی بر همه امت^{۴۰} به طور عام، و بر رهبران اسلامی به صورت خاص است. به تعبیر امام صادق علیه السلام «امر به معروف و نهی از منکر، روش پیامبران و شیوه صالحان و فریضه بزرگ الهی است که سایر واجبات به وسیله آن برپا می‌شوند و در پرتو آنها، راه‌ها امن و کسب و کار مردم حلال می‌گردد.»^{۴۱}

دلایل و شواهد ضرورت و اهمیت این دو فریضه در رسالت روحانیت از یکسو، و مأموریت دولت اسلامی از سوی دیگر، بسیار روشن است می‌توان گفت فلسفه وجودی هر یک از روحانیت و دولت اسلامی، اقامه این دو فریضه است، به نحوی که هیچ‌یک از این دو، نمی‌تواند این مأموریت را به دیگری واگذار یا بدون او پیش ببرد. از این رو، باید آن را عامل پیوند ذاتی روحانیت و دولت اسلامی بر شمرد.

۵-۴. تبلیغ دین

فلسفه وجودی روحانیت، تبلیغ دین و ترویج ارزش‌های دین است. همان‌طور که گذشت، روحانیت وجود مستقل از دین ندارد، عامل اساسی پیوند میان روحانیت و دین نیز رسالت مهم و ضروری تبیین و تبلیغ دین است. از سوی دیگر، یکی از مأموریت‌های اساسی دولت اسلامی، زمینه‌سازی برای ترویج ارزش‌های اسلامی و اجرا و حاکمیت بخشیدن به آن در جامعه اسلامی است. این کار، بدون حضور حقیقی متولیان اصلی آن یعنی روحانیت ناشدنی و نقض دستورات خود دین اسلام است. بنابراین، امر مهم تبلیغ دین اسلام و ارزش‌های آن در جامعه، عامل دیگر پیوند ماهوی میان روحانیت و دولت اسلامی است.

۴-۶. تربیت، تهذیب و تتمیم مکارم اخلاق

قرآن کریم به صراحت امر مهم تهذیب، تربیت و تتمیم مکارم اخلاق را در رأس رسالت انبیاء الهی، به ویژه رسول خاتم صلی الله علیه و آله قرار می‌دهد: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...» (جمعه: ۲) رسول اکرم صلی الله علیه و آله، هدف بعثت خود را تتمیم مکارم اخلاق بیان فرموده‌اند.^{۴۲}

امام خمینی رحمته الله پس از بیان مفهوم و ماهیت تهذیب و اخلاق، متکفل این امر در عصر حاضر را علمای اسلام می‌داند: «و متکفل این امر بعد از انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، علمای اخلاق و اصحاب ریاضات و معارفند.»^{۴۳} از سوی دیگر، هدف اساسی دولت اسلامی نیز فراهم نمودن زمینه تکامل انسان الهی است. امام خمینی رحمته الله می‌فرماید:

این اشتباه است که ما می‌گفتیم یا می‌گوییم که رژیم (طاغوت) نباشد، بس است دیگر. استقلال باشد، بس است. آزادی باشد، بس است. نخیر، مسئله این نیست، ما همه اینها را فدای انسان، می‌کنیم... همه فدای انسان، وقتی انسان درست بشود، همه چیز درست می‌شود.^{۴۴}

بنابراین، عامل دیگر پیوند ذاتی روحانیت و دولت اسلامی، مسئله تهذیب و اخلاق و تربیت انسان است.

۵. لوازم تعامل روحانیت و دولت اسلام

تحقق تعامل مطلوب بین روحانیت و دولت اسلامی، با حفظ هویت و ایفای رسالت از سوی هریک از دو نهاد، اقتضائات و لوازمی دارد که فقدان کل یا هریک از آنها، این تعامل را منتفی یا مختل می‌سازد. منطق احصاء این لوازم ماهیت تعامل، مبتنی بر هویت مستقل و مأموریت‌های مشترک و اختصاصی هریک از روحانیت و دولت اسلامی است. از این‌رو، در این قسمت به محورهای اصلی لوازم به اختصار می‌پردازیم:

۵-۱. استقلال

منظور از «استقلال» در این مبحث، حفظ هویت مستقل هریک از دو نهاد و برخورداری از قدرت انتخاب و عمل به وظایف خود است، به نحوی که یکی از عوارض دولت‌سالاری، روحانیت‌سالاری، سکولاریسم، یا روحانیت‌سنیزی را به دنبال نداشته باشد. یادآوری این نکته ضروری است که در این مبحث، استقلال از اجزای ساختار دولت مدنظر است، نه استقلال از حاکمیت اسلام و ولایت فقیه برای تبیین موضوع.

الف. استقلال مالی

وابستگی مالی هر نهاد به دیگری، قدرت انتخاب و عمل به مقتضای هویت و مأموریت را از آن سلب می‌کند. به عنوان مثال، اگر روحانیت حقوق‌بگیر جزئی از اجزای ساختاری دولت شود، به طور طبیعی قدرت نظارت بر آن بخش و کنترل آن را از دست خواهد داد. شهید مطهری، ضمن برشمردن شاخص‌های برجسته روحانیت شیعه در مقایسه با روحانیت اهل سنت، استقلال از دولت‌ها را از برجسته‌ترین عامل موفقیت روحانیت شیعه برمی‌شمارد.

ب. استقلال جایگاه

هریک از وظایف و مأموریت‌های روحانیت و دولت اسلامی، مستلزم جایگاه رسمی و شناخته شده است. اجزای دولت اسلامی، طبق عرف تقسیم کار بین قوا و اجزای ساختاری دولت‌ها و قانون اساسی، دارای جایگاه مشخص هستند. اما مأموریت‌های دینی دولت، به مقتضای اسلامیت آن، که ویژگی خاص دولت اسلامی است، به ویژه در ارتباط با نهاد اصیل متولی تبیین و ترویج و پاسداری از دین، یعنی روحانیت، نیاز به تبیین و ترسیم جایگاه‌های متناسب با آن را دارد. از سوی دیگر، عمل به وظایف و انجام مأموریت‌های ذاتی و غیرقابل تفویض روحانیت، همچون ولایت فقیه، مرجعیت تقلید، مرجعیت عام دینی، قضاوت، هدایت، نظارت، کنترل، تبلیغ دین و تربیت نفوس، مستلزم جایگاه و مناصب متناسب با هر یک از آنهاست.

این جایگاه‌ها در ارتباط با مردم و جامعه اسلامی، پیش از تأسیس دولت اسلامی و فقدان ارتباط ماهوی و عملی میان روحانیت و دولت، هر یک تعریف و تشخیص خاص آن موقعیت را داشته است. اما با تأسیس دولت اسلامی و رسمیت یافتن امور یادشده در دولت باید جایگاه هر یک ناظر به دولت اسلامی تعریف و مشخص شود، به نحوی که از یک سو، روحانیت جایگاه عمل و عکس‌العمل خود را نسبت به هر یک از اجزای دولت دارا بوده و بشناسد و از سوی دیگر، دولت اسلامی مسئولیت خود را در قبال این جایگاه شناخته و به آن عمل کند، تا هم روحانیت و هم دولت اسلامی قادر به انجام مأموریت‌های اسلامی خود باشند و هم مردم بتوانند انتظارات و مطالبات خود را نسبت به روحانیت و دولت، در ابعاد دینی و دنیوی تنظیم و دنبال کنند. در غیر این صورت، نه روحانیت قادر به ایفای رسالت

اصلی خود نسبت را به دین اسلام خواهد بود و نه توان انجام وظایف خود را نسبت به دولت اسلامی خواهد داشت؛ زیرا نداشتن جایگاه برای مأموریت‌ها، یکی از دو نتیجه، حذف روحانیت از صحنه و جدایی آن از دولت یا ادغام آن در ساختار دولت خواهد بود. همان‌طور که اشاره شد، امام خمینی^ع جایگاه علما را، به لحاظ وظایف الهی آنها منصب الهی می‌داند و معتقد است فقها به عنوان پاسداران و محافظان اسلام، زمینه و شرایط و ابزار لازم متناسب با این رسالت و جایگاه را فراهم می‌سازند. امام خمینی^ع در پاسخ به یاوه‌گویی‌های (به تعبیر خود امام^ع)، کسروی و امثال او علیه روحانیت، برخورداری از جایگاه و چهره و به تعبیر ایشان، حزب مشخص برای روحانیت را لازمه تأثیر و نفوذ کلام آن می‌داند و بعد از استدلال‌های متین بر ضرورت صنف روحانیت، به عنوان کارمندان دین می‌فرماید:

اکنون که معلوم شد برای به کار انداختن چرخ‌های دین، این کارمندان (روحانیت) لازمند، همه می‌دانید که اگر اینها یک حزب [صنف] جداگانه نباشند که در نظر توده با اهمیت و بزرگی نام آنها برده شود، حرف آنها هم بی‌اثر می‌شود. هر کس در خودش تجربه کند، می‌داند که قیمت حرف در نظر انسان، به قدر قیمت صاحب حرف است. این جبلت و فطرت در نوع بشر هست که حرف هر چه درست باشد، انسان وقتی از کسی که در نظر او ارج ندارد، شنید در روح او تأثیر ندارد. وقتی از یک نفر پیش‌نماز شهر، که ده صف جماعت دارد و مردم به او احترام می‌گذارند، همان موعظه را شنید، به زودی می‌پذیرد. پس ما اگر بخواهیم دین‌داری را میان توده رواج دهیم و با آن خدمت‌های بسیار برجسته هم به مردم و هم به کشور بکنیم، باید بگوییم حزب روحانی یک حزب جداگانه باشد.^{۴۵}

طبق این تحلیل، که مبتنی بر اصول عقلانی و فطری است، روحانی که بناست هدایتگر و کنترل‌کننده باشد، نباید در جریان تحت هدایت و کنترل خود ادغام شود. روحانی، که به تصریح امام^ع باید مشرف بر ارتش و هادی آن باشد، نمی‌تواند جزئی از ارتش و حقوق‌بگیر آن باشد. آن روحانی می‌تواند نیروهای مسلح، اعم از نظامی و انتظامی، متناسب با اهداف حاکمیت اسلامی هدایت و راه‌برد که خودش تحت فرمان آنها نباشد. روحانی که مدرک خود را از دانشگاه بگیرد، حقوق خود را از دانشگاه بگیرد و حضور و بروز او تحت ضابطه و در چارچوب دانشگاه باشد، نمی‌تواند دانشگاه را متحول و از لغزش‌ها و انحرافات احتمالی آن جلوگیری کند. همچنین است در همه دستگاه‌های اجرایی و فرهنگی نظام. مقام معظم رهبری در این زمینه می‌فرماید:

حوزه علمیه، یک دستگاه علمی و روحانی است، نباید سازمانی از سازمان‌های دولتی بشود، حتی اگر آن دولت دولت جمهوری اسلامی باشد. این اعتقاد من است. اما اگر حوزه علمیه بخواهد بماند و رشد کند و بالندگی داشته باشد و توقعاتی که از او هست، برآورده کند، نمی‌تواند حتی عضوی از همین دولت باشد. ... این اعتقاد من است. بر این اعتقاد هم پافشاری دارم. البته، نظرات مخالف هم هست که من آن نظرات را عن علم و با معرفت به آنها قبول نکردم و نمی‌کنم. جاهای دیگر این‌طور نیست. حوزه‌های علمیه دیگران، عضوی از دستگاه‌های دولتی است؛ یعنی اداره‌ای به نام اداره اوقاف و امور مذهبی وجود دارد که جاهایی از جمله مساجد و ائمه را اداره می‌کند. کاغذی به دست ائمه جمعه می‌دهند که بخواند به او می‌گویند، درسی بده و ماه به ماه هم حقوقی به او می‌دهند. ما این را قبول نداریم.^{۴۶}

بر این اساس، اولاً، روحانیت در نظام اسلامی نمی‌تواند از دولت جدا و فاصله بگیرد؛ زیرا فرض بر این است که دولت، بخشی از اسلام و سازمان اعمال حاکمیت آن است. فلسفه تأسیس و وجود حکومت اسلامی، حفاظت تقویت و ترویج اسلام است. فلسفه وجودی روحانیت نیز همین است. فاصله گرفتن از دولت اسلامی، یعنی نادیده گرفتن فلسفه وجودی خود و فاصله گرفتن از رسالت اصلی. ثانیاً، روحانیت در قبال دولت اسلامی باید مستقل از آن باشد، به این معنی که نباید زیرمجموعه ساختار و در آن ادغام شود؛ زیرا در این صورت، نمی‌تواند به وظیفه اساسی خود، که هدایت دینی جریان دولت در مسیر اهداف و احکام اسلام و جلوگیری از انحرافات آن از این مسیر است، عمل کند.

۲-۵. کارآمدی

لازمه تعامل روحانیت با دولت اسلامی، با حفظ استقلال و جایگاه، توانمندی روحانیت در تغذیه محتوای دینی دولت و حفظ هویت دینی آن است. در دولت اسلامی، ولایت فقیه به منزله قلب دولت و روحانیت به منزله شریان‌های حیاتی این هیکل هستند، خون را در همه اجزای آن جاری می‌سازند. همان‌طور که اشاره شد، ولایت فقیه، ولایت و حاکمیت قوانین خداوند است. مجرای جریان این ولایت در تمام اجزای دولت، فقاهت فقیهان و اسلام‌شناسان در استخراج احکام خداوند و مجاهدت مبلغان و مروجان در نشر و گسترش آن و استقامت پاسداران حریم دین در حفاظت از آن است. این موقعیت از یک‌سو، شناخت همه‌جانبه اسلام و تبیین آن متناسب با نیازهای گوناگون جامعه و دولت اسلامی را می‌طلبد. و از سوی دیگر، ایمان و معنویت لازم برای ترویج، تبلیغ و اجرای آن، و این دو

خصیصه نهادی الهی با انسان‌هایی توانمند در دو بُعد علمی و معنوی را می‌طلبند. آن نهاد کهن روحانیت و حوزه‌های علوم دینی و پرورش‌یافتگان آن هستند که با دو بال معرفت و معنویت، شریعت را در شریان‌های دولت اسلامی جاری می‌سازند.

شهید مطهری در تبیین جایگاه رهبری دینی و شناخت اسلام اصیل و در پاسخ به این سؤال، که یک نهضت اسلامی دارای اهداف اسلامی، باید توسط چه کسانی اداره شود می‌نویسد:

بدیهی است که وسیله افرادی که علاوه به شرایط عمومی رهبری، واقعاً اسلام‌شناس باشند و با اهداف و فلسفه اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و معنوی اسلام کاملاً آشنا باشند، به جهان‌بینی اسلام، یعنی بینش و نوع دیدگاه اسلام درباره هستی و خلقت و مبدأ و خالق هستی و جهت و ضرورت هستی و دید و بینش اسلام درباره انسان و جامعه انسانی کاملاً آگاه باشند. ایدئولوژی اسلام را یعنی طرح اسلام درباره اینکه انسان چگونه باید باشد؟ چگونه زیست نماید و چگونه باید خود را و جامعه خود را بسازد و چگونه به حرکت خود ادامه دهد و با چه چیزها باید نبرد کند و بستیزد؟ خلاصه چه راهی را انتخاب کند و چگونه برود و چگونه بسازد و چگونه زیست نماید، بدیهی است افرادی می‌توانند چنین رهبری شوند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته باشند. با قرآن و سنت و فقه و معارف اسلامی آشنایی کامل داشته باشند. از این رو، تنها روحانیت است که می‌تواند نهضت اسلامی را رهبری نماید. امروز هم ما به خواجه نصیرالدین‌ها، بوعلی سیناها، ملأصدراها، شیخ انصاری‌ها، شیخ بهایی‌ها، محقق حلی‌ها، علّامه حلی‌ها، احتیاج داریم. اما خواجه نصیرالدین قرن چهاردهم، نه خواجه نصیرالدین قرن هفتم، بوعلی قرن چهاردهم، نه بوعلی قرن چهارم، شیخ انصاری قرن چهاردهم نه شیخ انصاری قرن سیزدهم؛ یعنی همان خواجه نصیر و همان بوعلی و همان شیخ انصاری، با همان مزایای فرهنگی به علاوه، اینکه باید به این قرن تعلق داشته باشند و در این قرن و نیاز این قرن را احساس نمایند.^{۴۷}

امام خمینی علیه السلام درباره نقش فقهات در شناخت اسلام اصیل و جهاد در راه خدا می‌فرماید: اگر فقهای عزیز نبودند، معلوم نبود امروز چه علومی به عنوان علوم قرآن و اسلام و اهل بیت علیهم السلام به خوردتوده‌ها داده بودند. جمع‌آوری و نگهداری علوم قرآنی و آثار و احادیث پیامبر بزرگوار اسلام و سنت و سیره معصومین علیهم السلام و ثبت، تبویب و تنقیح آنان، در شرایطی که امکانات بسیار کم بوده است و سلاطین و ستمگران در محو آثار رسالت همه امکانات خود را به کار می‌گرفتند، کار اسانی نبوده است. بحمدالله، امروز نتیجه آن زحمات را در آثار و کتب با برکتی همچون کتب اربعه و کتاب‌های دیگر متقدمین و متأخرین از فقه، فلسفه، ریاضیات، نجوم، اصول، کلام، حدیث، رجال، تفسیر، ادب،

عرفان، لغت و تمامی رشته‌های متنوع علوم مشاهده می‌کنیم. اگر ما نام این همه زحمت و مرارت را جهاد فی سبیل الله نگذاریم، چه باید بگذاریم.^{۴۸}

بنابراین، بر حفظ فقه سنتی، به عنوان راه شناخت صحیح احکام و دستورات اسلام و استمرار انبیا و امامان علیهم‌السلام تأکید و نسبت به غفلت از آن هشدار می‌دهند:

از آن جمله است از فقه سنتی، که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌ها است، چه احکام اولیه و چه احکام ثانویه، که هر دو مکتب فقه اسلامی است، ذره‌ای منحرف نشوند و به وسوس خناسان معاند با حق و مذهب گوش فرا ندهند و بدانند قدمی انحراف، مقدمه سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است.^{۴۹}

۳-۵. حفظ جایگاه، خاستگاه و پایگاه

روحانیت از ابتدای پیدایش، دارای جایگاه‌های مشخص، متناسب با وظایف و کارکردهای آن بوده است. شرط تحقق تعامل مطلوب میان روحانیت و دولت، آن است که جایگاه‌های خود متناسب با موقعیت تعامل با دولت اسلامی را بازتعریف و مشخص نماید. همچنین است خاستگاه روحانیت. به مقتضای ادله عقلی و شرعی بر ضرورت وجود روحانیت، به ویژه آیه نفر، که بدان اشاره شده، فلسفه وجودی و خاستگاه روحانیت، نیاز دینی مردم به رهبری و حضور در میان مردم است. می‌توان گفت: حیات روحانیت در گرو حضور در میان مردم و برای مردم بودن است. مقام معظم رهبری، حضور روحانیت در میان مردم را همانند حضور ماهی در آب دانسته می‌فرمایند:

روحانیت باید با مردم زندگی کند، روحانیت همان ماهی‌ای است که در آب زندگی می‌کند. آب دریای عظیم و متلاطم تودها. ما را نباید از آب خودمان و از دریای متلاطمی که باید در آن شنا کنیم، جدا کنند. اگر جدا کنند، وجود و حیثیتی نخواهیم داشت... پس چون باید حوزه در بین مردم باشد، اگر از مردم منقطع گردد، این مرگ معنوی حوزه است.^{۵۰}

این یک تاکتیک و ضرورت سیاسی نیست. بر همین اساس، معمار انقلاب و مؤسس دولت اسلامی، حضرت امام، پیوند و ارتباط روحانیت با مردم را استراتژی گذشته و حال و آینده روحانیت می‌داند. از ویژگی‌های برجسته نظریه سیاسی ایشان آن است که هیچ‌گاه بین جمهوریت و اسلامیت تفکیک قائل نشده‌اند. همواره از روحانیت به عنوان پشتیبان ملت، حافظ حقوق مردم، پناهگاه محرومان، خادم مردم یاد نموده‌اند. از این‌رو، روحانی، سخنگو

و نمایندهٔ دین مردم است. هر جا دین حرف و حضور دارد، روحانی باید از این خاستگاه به عنوان یک مأموریت الهی عمل کند.

حفظ پایگاه

روحانیت به لحاظ اینکه از یک سو، وابسته و متعلق به اسلام است و اسلام در همه ابعاد و زوایای زندگی او حضور دارد و از سوی دیگر، یک نهاد مردمی است و عرصه ارتباط با مردم نیز بسیار گسترده و متنوع است، پایگاه‌های عمل و ایفای نقش آن متفاوت، متنوع و پراکنده است. به عنوان مثال، حوزه‌های علمیه پایگاه تلاش و فعالیت علمی روحانیت و مسجد پایگاه ارتباط با مردم و ایفای وظیفه الهی روحانیت است. سایر مراکز دینی همچون تکایا، حسینیه‌ها، هیئات مذهبی، مراکز تعلیم و تربیت و آموزش عالی، مراکز فرهنگ عمومی، بازار، مراکز رسمی و اداری، همهٔ اینها، هریک به نحوی پایگاه روحانیت محسوب می‌شوند.

با این حال، همهٔ اینها برای انجام وظیفهٔ رهبری و هدایت دینی از سوی روحانیت یکسان نیستند. از جهتی، برخی از پایگاه‌های یادشده، همچون ادارات و مراکز دولتی و خصوصی، محل تجمع خاص اقشار مردم هستند، نه همه اقشار و از جهتی، به لحاظ کیفیت و نوع مخاطبان، اولویت کاری در پایگاه‌های یادشده فعالیت دینی محض نیست، هرچند همهٔ امور در جامعهٔ دینی، به نحوی صبغه دینی دارند، بلکه اولویت کاری اینها، وظایف تخصصی است که به آنها محول شده است.

ولی بعضی از این پایگاه‌ها اختصاصاً برای فعالیت و تعلیم و تربیت دینی به وجود آمده و آن حوزه‌های علوم دینی است، بعضی برای حضور اقشار مختلف مردم بدون محدودیت، جهت فعالیت دینی از عبادت و بندگی خدا گرفته تا شناخت دین و تعالیم و دستورات آن و تعظیم شعائر اسلامی و آن مساجد است.

امام خمینی علیه السلام، اهمیت مسجد برای روحانیت در جهت تبلیغ دین را به مثابه اهمیت فقه برای شناخت صحیح دین دانسته، و می‌فرماید:

... باید حوزه‌های فقاقت به فقه خودشان به همان تربیتی که سابق بود، هیچ تخطی نکنید، به همان تربیتی که سابق تحصیل می‌کردید، فقه و مقدمات فقه را، محکم فقاقت را حفظ کنند. ائمه جماعات محکم مساجد خودشان را و ارشاد ملت را حفظ کنند و خطبای ملت هم باید منابر خودشان را و موعظه‌های خودشان را و ارشاد خودشان را حفظ کنند. در

عین حال، مراقب اوضاع مملکت خودشان باشند.^{۱۰} نتیجه آنکه، حفظ پایگاه و قرار گرفتن در آن، شرط اساسی برای تعامل مفید روحانیت با دولت اسلامی است.

۴-۵. انسجام و سازماندهی

روحانیت مأمور تبیین، تبلیغ و اجرای دستور خداوند در قبال دولت اسلامی است، نه دنبال‌کننده اندیشه‌ها و مطالبات صنفی. پیام خداوند نیز در هر عرصه و نسبت به هر موضوع واحد و منسجم است. انسجام و یک‌صدایی روحانیت، نشانه الهی بودن روحانیت و متفاوت بودن آن با سایر احزاب است.

خط قرمز باز بودن باب اجتهاد به عنوان نقطه قوت شیعه، حفظ انسجام رهبری دینی است؛ زیرا فلسفه اجتهاد، راهگشایی و رفع حیرت امت است. عدم انسجام، عامل حیرت و سرگردانی و انشقاق مسلمانان و این نقض غرض و غایت رهبری دینی است.

تحقق این مهم و جمع بین حفاظت از اصل حیاتی اجتهاد از یک‌سو، و اصل حیاتی حفظ وحدت امت و پرهیز از انشقاق، در گرو سازماندهی و ساختارمند نمودن نهاد روحانیت است. امام خمینی^{۱۱}، که اندیشه دینی او مبنای تأسیس دولت اسلامی و حرکت آن است، به موازات دفاع بی‌دریغ از اصل حیاتی اجتهاد،^{۱۲} بر برخورداری آن، از دو عنصر زمان و مکان و پاسخگو بودن آن نسبت به زندگی امت،^{۱۳} تأکید و اصرار ورزیدند. و در عین اعتقاد به ولایت عامه فقها، که برخاسته از مقام فقاهاست و عدالت آنهاست و غیرقابل جعل و تحدید بودن این ولایت از سوی هر کسی دیگر، حتی ولی فقیه،^{۱۴} تبعیت از ولی فقیه ولی فقیه در اداره جامعه و حکومت را بر همگان حتی فقها واجب می‌دانند. به این معنا، فقها با انتخاب فقیهی جامع‌الشرایط، زمام اداره دولت و امور امت را به او می‌سپارند و حکم او حکم فقاهاست و اطاعت از او بر همگان واجب و حمایت از او لازم می‌شود.

بدین‌سان هدایت، نظارت و حفاظت روحانیت نسبت به ساختار اعمال حاکمیت، در راستای تحقق حاکمیت اسلام و ولایت فقیه و هماهنگی و در طول آن، در تمام سطوح، شئون و زوایای جامعه و دولت اسلامی جریان پیدا خواهد کرد.

این مهم، سازمان‌یافتگی روحانیت متناسب با موقعیت تعامل و لزوم پاسخگو بودن آن، نسبت به جامعه و دولت اسلامی را می‌طلبد. سازماندهی که از یک‌سو، متضمن پیوند روحانیت با دولت اسلامی باشد و از سوی دیگر، شامل استقلال و حفظ و حراست از

جایگاه‌های آن و پیش‌برنده‌ی مأموریت‌های اساسی، اعم از اختصاصی و مشترک با دولت اسلامی و بالاخره، این سازمان‌یافتگی روحانیت، باید تضمین‌کننده‌ی رسالت عظیم تفقه و تبیین و تبلیغ آزادانه و خدامحورانه دین و کارآمدی آن در قبال نیازهای جامعه و دولت اسلامی، در چارچوب سه اصل هدایت، نظارت و حفاظت باشد.

نتیجه‌گیری

اسلام مکتبی الهی و اجتماعی و روحانیت، تداوم‌بخش اصل الهی رهبری دین و لازمه‌ی لاینفک این مکتب بوده و سعه‌ی حضور و بروز آن، تابعی از بروز و حضور دین اسلام است. بر این اساس، پیوند میان روحانیت به عنوان تداوم‌بخش رهبری دینی و دولت اسلامی، به عنوان تبلور عینی ارزش‌ها و احکام اسلامی، پیوندی ماهوی و ناگسستنی است. با این نگاه، روحانیت و دولت اسلامی، دو نهاد مستقل و برخاسته از دین و در عین حال، مرتبط با هم هستند، به نحوی که هیچ‌کدام نسبت به دیگری تابع مطلق و حاکم مطلق نیست.

این استقلال و ارتباط توأمان در اصول ذیل تبلور می‌یابد:

- در نظام اسلامی، حاکمیت مختص فرمان و قانون خداست که در عصر غیبت در ولایت فقیه تبلور یافته است؛

- نهاد روحانیت به عنوان رهبری دینی و نهاد دولت اسلامی، به عنوان ساختار اعمال حاکمیت دین اسلام، تابع حکم الله هستند که در ولایت فقیه متبلور است؛

- نسبت روحانیت با دولت اسلامی، هدایت، نظارت و حفاظت، به مقتضای رهبری دینی و مأموریت‌های ذاتی آن است؛

- نسبت دولت اسلامی با روحانیت، مردم‌سالاری دینی، یعنی حق اختیار و انتخاب مردم در قالب اصول، باورها، ارزش‌ها و احکام اسلامی به عنوان چارچوب حیات مسلمانی که رهبری دینی بخشی از آن است؛

- عوامل پیوند روحانیت و دولت اسلامی، برخاسته از ماهیت و مأموریت‌های ذاتی این دو نهاد بوده و قطع ارتباط این دو، موجب نقض هویت و مأموریت آنها خواهد شد؛

برقراری پیوند و تعامل میان روحانیت و دولت اسلامی، با حفظ هویت هریک، لوازمی عقلی، شرعی و عرفی دارد که فقدان هریک یا کل آنها، نقصان و یا فقدان تعامل را به دنبال خواهد داشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. سیدمحمد حسینی، معارف و معاریف، فرهنگ اصطلاحات عرفانی، ج ۵، ص ۷۱۴.
۲. رحیق اعصاب، دانشنامه در علم سیاست، ص ۳۰۰؛ عبدالرحمان عالم، بنیادهای علم سیاست، ص ۱۳۹.
۳. برای اطلاع از تفصیل مطلب در این باره ر.ک: مرتضی مطهری، جامعه و تاریخ و محمدتقی مصباح‌یزدی، جامعه و تاریخ در قرآن.
۴. عنکبوت: ۴۵.
۵. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۲۱.
۶. همو، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸.
۷. همان، ج ۲۱، ص ۹۸.
۸. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، تفسیر سوره توبه: ۱۳۲.
۹. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۸-۱۱۴.
۱۰. تبیان، دفتر دهم، ص ۷۳.
۱۱. رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفویه، ص ۶۱.
۱۲. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۶.
۱۳. همان، ص ۳-۶۱.
۱۴. محقق کرکی، رسائل المحقق الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۲.
۱۵. رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفویه، ص ۲۷؛ علینقی ذبیح‌زاده، مرجعیت و سیاست در عصر غیبت، ج ۱ ص ۱۹۸.
۱۶. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ج ۸، ص ۱۶۱.
۱۷. برای اطلاع بر تفصیل موضوع ر.ک: محقق کرکی، جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۹۰؛ رسائل الکرکی، ج ۱، ص ۱۴۲؛ رسائل الشریف الرضی، ج ۲، فصل ۱۵، ص ۸۹ و ۹۷؛ رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفویه، ص ۲۵.
۱۸. سیدمحمدعلی حسینی‌زاده، علما و مشروعیت دولت صفوی، ص ۱۴۶-۱۴۷.
۱۹. شیخ رضی، رسائل الشریف الرضی، ج ۲، فصل ۱۵، ص ۸۹-۹۷.
۲۰. علی‌بن حسین کرکی، جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۹۰.
۲۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۳۶.
۲۲. علیرضا شجاعی‌زند، مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین، ص ۶۴؛ موریس باریبه، رابطه دین و سیاست در اندیشه مدرن، ترجمه امیر رضایی، ص ۸۴.
۲۳. محمد طبری، تفسیر طبری، ج ۷، ص ۹۳؛ قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۳، ص ۱۷۹؛ ماوردی، النکت و العیون، ج ۱، ص ۴۹۹.
۲۴. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، ص ۷۸.
۲۵. موریس باریبه، دین و سیاست در اندیشه مدرن، ص ۲۷۰؛ مهدی بازرگان، آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء، ص ۹۴.
۲۶. عبدالکریم سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۲۰۶.

۲۷. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، فقاہت و عدالت، ص ۶-۴۸۵.
۲۸. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۲ و ۳۴.
۲۹. مهدی بازرگان، بعثت و ایدئولوژی، ص ۷۹-۷۰؛ علی شریعتی، تشیع علوی و تشیع صفوی، ص ۴۰-۳۰؛ جهانبخش فروغ، اسلام و دمکراسی از بازرگان تا سروش، ص ۱۶۳.
۳۰. میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، احکام جهاد و اسباب الرشاد با مقدمه و تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، توضیح فصل چهار از دوم بخش اول.
۳۱. تبیان، دفتر دهم.
۳۲. محمدباقر صدر، الاسلام یقود الحیات (رسالتنا)، فصل ۴، ص ۱۵۶.
۳۳. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۴.
۳۴. تبیان، دفتر دهم (روحانیت و حوزه های علمیه)، ص ۳۳۷.
۳۵. سیدعلی خامنه‌ای، حوزه و روحانیت از دیدگاه مقام معظم رهبری، ج ۲، ص ۲۲۸.
۳۶. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۵۴ و ۲۵۵؛ امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۴.
۳۷. تبیان، دفتر دهم، ص ۲۴۳-۲۴۶.
۳۸. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۸ و ۶۷-۶۴.
۳۹. قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ۵۷ و فصل ۱۱.
۴۰. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۴۵.
۴۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، ص ۳۹۵.
۴۲. امام خمینی، جهاد اکبر، ص ۱۲.
۴۳. همو، شرح چهل حدیث، ص ۳۸۷.
۴۴. به نقل از: امام خمینی، اندیشه سیاسی، محمدحسین جمشیدی، ص ۶۶.
۴۵. امام خمینی، کشف الاسرار، ص ۲۶۰.
۴۶. سیدعلی خامنه‌ای، همان، ج ۱، ص ۲۴۸.
۴۷. مرتضی مطهری، روحانیت، ص ۴۸-۴۷.
۴۸. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۹.
۴۹. همان، ص ۱۷۳.
۵۰. سیدعلی خامنه‌ای، همان، ج ۱، ص ۱۹۳.
۵۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۲۹.
۵۲. تبیان، دفتر دهم، ص ۱۷ و صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۲۲۹ و ج ۲۱، ص ۹۸ و ۴۷.
۵۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸ و ۱۰۰.
۵۴. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۲.

منابع

- اغصان، علی رحیق، *دانشنامه در علم سیاست*، تهران، فرهنگ صبا، ص ۳۰۰.
- امام خمینی علیه السلام، *تحریر الوسیله*، تهران، مکتبه الاعتماد، ۱۳۶۶.
- ____، *جهاد اکبر*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۳.
- ____، *شرح چهل حدیث*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۳.
- ____، *صحیفه نور*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۰.
- ____، *کشف الاسرار*، تهران، محمد، بی تا.
- ____، *ولایت فقیه: حکومت اسلامی قم*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۳.
- باربیه، موریس، *دین و سیاست در اندیشه مدرن*، ترجمه امیررضایی، تهران، قصیده سرا، ۱۳۸۴.
- بازرگان، مهدی، *بعثت و ایدئولوژی*، تهران، طلوع، ۱۳۴۵.
- ____، *آخرت و خدا هدف رسالت انبیاء*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷.
- جعفریان، رسول، *دین و سیاست در دوره صفویه*، قم، انصاریان، ۱۳۷۰.
- جمشیدی، محمدحسین، *اندیشه سیاسی امام خمینی علیه السلام*، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
- جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه: فقهت و عدالت*، قم، اسراء، ۱۳۷۸.
- حائری، عبدالهادی، *تشیع و مشروطیت در ایران*، بی جا، امیر کبیر، بی تا.
- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق.
- خامنه‌ای، سیدعلی، *حوزه و روحانیت در آئینه رهنمودهای مقام معظم رهبری*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵.
- ذبیح زاده، علینقی، *مرجعیت و سیاست در عصر غیبت*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۳.
- سروش، عبدالکریم، *قبض و بسط تئوریک شریعت*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
- شجاعی زند، علیرضا، «مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین»، نشر تبیان، ۱۳۷۶.
- شریعتی، علی، *تشیع علوی و تشیع صفوی*، تهران، چاپخش، ۱۳۷۸.
- ____، *مذهب علیه مذهب*، تهران، چاپخش، ۱۳۷۷.
- صدر، محمدباقر، *الاسلام یقود الحیات (رسالتنا)*، بی جا، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ۱۳۷۹.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.
- طبری، محمدبیبی جریر، *تفسیر طبری*، تهران، توس، ۱۳۶۷.
- عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نی، ۱۳۷۳.
- قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی، *احکام جهاد و اسباب الرشاد*، با مقدمه و تصحیح غلامحسین زرگری نژاد، تهران، بقعه، ۱۳۸۰.
- قرطبی، محمدبن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، بی جا، دارالفکر، ۱۴۲۴ق.
- ماوردی، علی بن محمد، *النکت و العیون: تفسیر الماوردی*، بی جا، دار الکتب العلمیه، ۱۳۸۶.
- محقق کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد فی شرح القواعد*، قم، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۳۷۹.
- ____، *رسائل المحقق کرکی*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی العامه، ۱۴۰۹ق.
- مصباح یزدی، محمدتقی، *جامعه و تاریخ*، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- مطهری، مرتضی، *روحانیت*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.